هو العلیم

مباحثه حضرت علامه طهرانی با آیة اللَه شیخ حسنعلی مروارید پیرامون مباحث فلسفی و عرفانی

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

مطلع انوار، جلد ۵، صفحه ۱۴۹

مباحثه ذیل بین مرحوم علامه طهرانی رضوان اللَه علیه با آیة اللَه شیخ حسنعلی مروارید رحمة اللَه علیه می باشد وچنانچه از مطالب مندرجه پیداست گویا جناب آقای مروارید قصد ارشاد و دستگیری از علامه طهرانی را داشته اند ولی پس از شروع مباحثه و و مخصوصاً تقاضای علامه طهرانی مبنی بر ضبط این مباحثات و انتشار آن از ادامه بحث صرفنظر نموده اند.

علامه طهرانی می فرمودند: حقیر تازه در مشهد مقدّس مشرّف شده؛ وبه عنوان هجرت قصد توطّن نموده بودم؛ روزی یکی از علماء معروف و مشهور مشهد که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی بود؛ و با این حقیر نیز فی الجمله سابقه آشنائی داشت، به دیدن حقیر در منزل آمد؛ و گویا برای ارشاد و هدایت این حقیر بود که دست از حکمت بردارم و نسبت به فلسفه بطور کلّی بی علاقه گردم.

پس از چند دقیقه توقف وپذیرائی گفت: معنای این فقره از زیارت چیست؟: **إرَادَة الرَّبِّ فی مَقَادِیرِ اموره تَهْبِط إلَیکمْ وَ تَصْدر مِنْ بیوتِکمْ؟**

اینجانب قریب یک ربع ساعت در اطراف این معنی و کیفیت نزول اراده و نور مشیت از ذات اقدس حقّ تعالی بر نفوس قدسیه أئمّه طاهرین صلوات اللَه علیهم أجمعین، وسپس صدور آن از نفوس، به ماهیات امکانیه مطالبی را بیان کردم؛ ایشان با کمال بی اعتنائی گفتند: اینکه کلام ملاّ صدراست.

من گفتم: کلام ملاّ صدرا باشد؛ مگر چطور است؟

دیگر در اینجا سخن و گفتگو به درازا کشید و ردّ و ایراد بسیار شدید شد؛ و ایشان سخت گیر افتادند؛ و پیوسته از این شاخه به آن شاخه می‌پریدند.

و چون سخن منتهی به أصالة الوجود شد، آن را انکار کردند؛ چون برایشان ثابت کردم؛ گفتند: نه، اصالة الوجود صحیح نیست؛ بلکه اصالة الماهیة صحیح است؛ چون برایشان ثابت کردم که این کلام صحیح نیست؛ گفتند: اصولاً ما نه أصالة الوجود می‌گوییم و نه أصالة الماهیة؛ بلکه اصالة الواقعیة؛ یعنی در خارج یک واقعیت و حقیقتی است که قابل انکار نیست. من گفتم:شکّ نیست که در خارج

واقعیت است؛ لیکن سخن در این است که اصالت آن واقعیت با کدام جنبه آن است؟

ما در خارج می‌بینیم که انسان هست و درخت هم هست؛ پس در یک چیز مشترکند؛ و آن هستی است؛ و از طرفی می‌بینیم که انسان غیر از درخت است؛ و آن ماهیت است. اگر آن چیز مشترک اصالت داشته باشد قائل به اصالةالوجود شده‌ایم؛ و اگر این جنبه افتراق اصالت داشته‌باشد، قائل به اصالةالماهیه شده‌ایم.

ایشان گفتند: اصالةالواقعیه که مجموعه‌ای است از هر دو.

گفتم: اینکه عین کلام مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی است که پس از شیخ احمد احسائی که قائل به اصالةالوجود و الماهیه بوده است، نغمه ایخرائی در طنبور افتاد؛ و این حرف غلط است؛ زیرا خلاف وجدان است؛ ما زید را یک چیز می‌بینیم؛ نه دو چیز؛ یکی وجود؛ و یکی ماهیت؛ وهر چیزی را یکی می‌بینیم؛ بلکه ایلاغ هم علف را که می‌خورد آن علف را یک چیز می‌بیند نه دو چیز؛ وجود علف و ماهیت علف.

و در ضمن سخن سخت به فلسفه و به عرفان حمله می‌کردند؛ و اینها را از مبتدعات می‌شمردند؛ و نهایت سیر و معرفت را معرفت امام می‌دانستند؛ و وجودات مجرّده را از ملائکه منکر بودند؛ و نفس را هم مادّی می‌دانستند و لقآء خدا و شهود و عرفان و فنآء و اندکاک را به کلّی انکار می‌کردند؛ و فقطّ دلیلشان ظواهری از اخبار بود که آن هم صراحت بر قولشان نداشت و می‌گفتند: اخبار میئوّله ومتشابهه داریم و آنها را باید به این اصول برگردانید؛ و آنچه ملاّصدرا و اشباهش از آیات و روایات دلیل بر تجرّد نفس و فرشتگان آورده‌اند از اخبار متشابهه است و باید به این اصول بر گردانید.

و خلاصه همه مطالب ایشان به مطالب اخباریین أشبه بود تا به اصولیین؛ بلکه یک اخباری بحت و بسیط.

آن مجلس منقضی شد؛ و یکی دو روز دیگر نیز در منزل آمدند و ظاهراً در زیر عبا استخاره‌ای نمودند و سپس گفتند: اجازه می‌دهید؛ آن مطالب را دنبال کنیم؟!

من گفتم: اینگونه بحث‌ها که بر اساسی متّکی نیست؛ و پیوسته پرش از فرعی به فرعی و شاخه به شاخه‌ای است،هیچ فائده ندارد. و برای من جز اِتلاف وقت؛ و دردسر چیز دیگری نیست؛ اجازه بفرمائید: ضبط صوت را بیاورم، تا یکایک از گفت و شنودها مضبوط شود، و سپس یکایک از ردّ و بدل‌ها، تا به هر جا که انجامد؛ و تا به هر چند روز که طول بکشد، از نوار پیاده شود؛ و در کتابی در دسترس عموم قرار گیرد؛ تا اگر احیاناً ما در طرفداری از علم حکمت متعالیه و عرفان حضرت ربّ العزه به خطا رفته‌ایم، این فرمایشات شما که در دسترس عموم قرار می‌گیرد، بکلّی ریشه این علوم را می‌زند، و نه تنها بنده، بلکه همه را متنبّه و متوجّه می‌سازد، و اگر هم احیاناً شما به خطا رفته‌اید؛ لااقلّ دیگر نظیر این مباحث تکرار نمی‌شود.ایشان راضی نشدند و گفتند: من از بحث شفاهی آن هم به شرط عدم ضبط صوت تجاوز نمی‌کنم! فلهذا بحث قطع شد؛ و الحمدلله.

شاگردان تربیت یافته مرحوم آقا میرزا مهدی، همگی روش خاصّی داشته و دارند؛ با عرفان و

حکمت، سخت مخالفند و می‌گویند: غیر از ظواهر اخبار مرویه از اهل بیت هیچگونه دلیل عقلی حجّیتی ندارد؛ و راه وصول به معارف الهی از مبدء و معاد برای عقل بسته است؛ و از تعبّد صرف نمی‌توان قدمی فراتر نهاد؛ نهایت سیر انسان معرفت امام است؛ و راه معرفت خدا به روی انسان بکلّی مسدود است. انسان خاکی را چه نسبت با ربّ‌الارباب؟ به خداوند وجود نمی‌توان گفت؛ چگونه به یک چوب کبریت می‌توان گفت موجود، و به خدا هم می‌توان گفت موجود؟

غیر از خداوند همه موجودات را غیر مجرّد و مادّی می‌دانند؛ و برای مادّه معنای وسیعی قائلند با حفظ مادّیت. برای موجودات أصالتی نظیر تولّد قائلند؛ و در واقع قائل به اصالت الوجود و الماهیه هستند که فساد اینگونه آراء أظهر من الشّمس است؛ و بین خداوند و بین مخلوقات جدائی و بینونت صِرْف وعیزلت محض قائلند و خدا را از هر گونه احاطه وجودی و علم وجودی در موجودات منزَّه می‌دانند؛ و از هر گونه منطبقٌ علیه واقع شدن مفهوم

وجود و موجود مبرّی و مقدّس می‌شمرند و در حقیقت گرایش به تعطیل دارند.

آقا میرزا مهدی اصفهانی از شاگردان مرحوم آقا میرزا محمّد حسین نائینی است، در فقه و اصول؛ و کمی نزد آقا سید احمد طهرانی کربلائی به سیر وسلوک مشغول بوده و نیز نزد مرحوم آقا سید جمال الدین گلپایگانی تردّد داشته است؛ ولی در صحّت این راه دچار شکّ و تردید سختی می‌شود؛ و در روزی در وادی‌السّلام مکاشفه‌ای ـ که نتیجه اینگونه شکّ وتردید است ـ برای او حاصل می‌شود؛ و آن را دلیل بر بطلان معرفت می‌گیرد؛ و از آنجا به بعد سخت با عرفان وحکمت به ضدّیت برمی‌خیزد و به مشهد مقدّس می‌آید و اینجا را محلّ تدریس قرار می‌دهد و براین اساس مکتبی نوین ایجاد می‌کند.

مرحوم آقا سید جمال‌الدّین برای حقیر نقل کردند که چند نفر از شاگردان ما دچار خطا و اشتباه شدند؛ و چون ظرفیت سلوک را نداشتند ما به هر گونه بود آنها را روانه ایران نمودیم: از جمله آقا میرزا مهدی اصفهانی بود که مدّتی با اصرار از ما دستور می‌گرفت و از جمله دستورها این بود که نوافل خود

را به نحو نماز جعفر طیار بخواند. او در وقتی چنین حالی پیدا کرد که به هرجا نگاه می‌کرد سید جمال می‌دید؛ و ما هر چه خواستیم به او بفهمانیم: این معنای حقیقت وجود نیست؛ بلکه ظهوری است در یکی از مَجالی إمکانیه و چیز مهمّی نیست؛ نشد و این رؤیت را دلیل بر آن می‌گرفت که در عالم وجود حجّت خدا، سید جمال است؛ وپس از خارج شدن از این حال ، برای او شکّ و تردید پیدا شد که آیا این سیر و سلوک حقّ است و یا باطل؟ و روزی که در وَادِیی السّلام رفته بوده است در مکاشفه‌ای می‌بیند که حضرت بقیةالله ارواحنا فداه کاغذی به او دادند و در پشت آن کاغذ به خطّ سبز نوشته است: أنا الحجة ابن الحَسَن.

خودش این مکاشفه را تعبیر به بطلان سیر و سلوک خود نموده؛ و از آنجا از عرفان و پیمودن راه خدا زده می‌شود. و آقا سید جمال الدین می‌فرمودند: ما أسباب حرکت او را به ایران فراهم کردیم؛ زیرا در دماغ او خشکی پیدا شده بود؛ و هوای گرم نجف با ریاضت‌هائی که انجام داده بود؛

برای او خطرناک بود. و از جمله یک نفر سید قزوینی که با ما رفت و آمد داشت، حالی پیدا کرده بود که ما را ولی مطلق حقّ می‌دید؛ و می‌آمد در منزل و صدا می‌زد: السَّلام علیک یا ولی اللَه! و هرچه ما خواستیم او را متوجّه حقیقت أمر کنیم نشد؛ و هر چه فرزندان به او گفتند: این کار را نکن مؤثّر نیفتاد؛ حتّی آقا سید احمد (فرزند سوّم ایشان) بدون اذن من آن مسکین را زد.

و حتّی من به او گفتم: من غلط می‌کنم حجّت مطلق خدا بوده باشم. من می‌خوابم و تو بیا و پا روی صورت من بگذار! او قبول نکرد وحتّی گفته بود: این حَرف‌ها خود نیز دلیل بر حیجَّت بودن ایشان است. بالأخره ما ناچار شدیم وجهی تهیه نموده و به ایشان دادیم و او را روانه ایران کردیم.

مرحوم آقا سیدجمال می‌فرمود: به واسطه این قضایائی که رخ داد من با حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام عهد کردم که به عنوان استاد دستوری ندهم و از کسی دستگیری نکنم.

ایشان (آقا میرزا مهدی اصفهانی) قائل به اصالت الوجود و الماهیه و به قول همین شاگرد معروفشان:

اصالةالواقعیه بوده‌اند؛ و از کلمه عرفان و معرفت سخت تحاشی داشته اند؛ و نظیر افرادی که از سیر و سلوک زده می‌شوند، بر علیه اساتید خود در آراء و افکار قیام می‌کنند.

مرحوم آقا سید أحمد طهرانی از مبرّزین عرفاء و حکمای عالیقدر اسلام است؛ و ایشان از مبرّزین شاگردان آخوند ملا حسینقلی همدانی است که حکمت را نزد مرحوم حاج ملاّ هادی سبزواری فرا گرفته و عرفان را نزد آقاسید علی شوشتری آموخته است. و در حقیقت این سردی و وازدگی از سیر وسلوک موجب بدبینی به اصل عرفان و حکمت گردیده است.نظیر شیخ أحمد احسائی که پس از مدتّی مراقبه و سیر و سلوک به واسطه همین وازدگی و سردی حسّ بدبینی شدیدی نسبت به عرفآء و فلاسفه پیدا کرد ، و در کتب خود آنان را به باد انتقاد گرفت؛ و در سبّ و لعن به آنها از خود اختیار نداشت.

او هم قائل به أصالة الوجود و الماهیه شد؛ او هم راه معرفت را به کلّی مسدود کرد؛ و در عدم تجاوز

ازظواهر روایات، یک أخباری صِرْف بود؛ او هم مکتب نوینی به نام شیخیه ـ که بالاخره موجب پیدایش بهائیه و بابیه گردید ـ بنا نهاد.

اینها همه نتیجه واکنش و عکس العملی است که نفس در اثر وازدگی به خرج می‌دهد؛ و به واسطه عدم تحمّل و عدم وصول از سَرِ کین بر می‌خیزد؛ و مبادی و مبانی مسلّم را انکار می‌کند. شیخ أحمد احسائی مدتّی در تربیت استاد عرفان: سید محمّد حسینی نیریزی شیرازی بود؛ و به دستور ایشان سفرهائی به ایران کرد و نقاط مختلفی را برای ارشاد و سیاحت انتخاب و در انجا مدتی توطن کرد.)[1]

[1] مطلع انوار، جلد ۵، صفحه ۱۴۹